

مآنده باقرنژاد

مترجم اثر

جهانی شدن از جمله مفاهیمی است که حضوری پررنگ در زبان و زندگی معاصر دارد؛ واژه‌ای که در تحلیل‌های سیاسی و اقتصادی، در مباحث دانشگاهی و حتی در گفت‌وگوهای روزمره بارها تکرار می‌شود. بااین حال، آشنایی مداوم بااین اصطلاح لزوماً به معنای فهم دقیق آن نیست. کتاب «جهانی شدن» نوشته ناتاشا براون، تلاشی آگاهانه و تحلیلی برای عبور از این آشنایی سطحی و رسیدن به درکی عمیق‌تر از فرایندی است که جهان امروز را شکل داده و همچنان در حال بازتعریف آن است. براون در این کتاب، جهانی شدن را پدیده‌ای صرفاً اقتصادی یا نتیجه طبیعی پیشرفت فناوری نمی‌داند. او این فرایند را شبکه‌ای پیچیده و درهم‌تنیده از روابط اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و رسانه‌ای معرفی می‌کند که به شکلی نامتناوزن بر جوامع مختلف اثر می‌گذارد. جهانی شدن، در روایت این کتاب، نه امری خنثی و یکدست، بلکه میدانی از کشمکش‌ها، نابرابری‌ها و تضادهای ساختاری است که نیازمند نگاهی انتقادی و چندلایه است. یکی از محورهای اصلی کتاب، بررسی مناسبات قدرت در بستر جهانی شدن است. براون نشان می‌دهد که چگونه بازیگران فراملی، شرکت‌های چندملیتی، نهادهای اقتصادی جهانی و رسانه‌های بین‌المللی، در کنار دولت‌ها، نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل دهی به نظم جهانی معاصر ایفا می‌کنند. این نظم جدید، اگرچه امکان جابه‌جایی، ارتباط و تبادل گسترده را فراهم کرده، اما در عین حال به بازتولید و تعمیق شکاف‌های اقتصادی و اجتماعی نیز انجامیده است. از این منظر، جهانی شدن بیش از آن‌که پورژه‌ای همگانی و برابر باشد، فرایندی است که منافع آن به‌طور نابرابر توزیع می‌شود. کتاب به روشنی نشان می‌دهد که پیامدهای جهانی شدن تنها در سطح کلان باقی نمی‌ماند، بلکه به شکل مستقیم در زندگی روزمره افراد حضور دارد. ناهماهنگی‌ها، شیوه‌های کار، سبک‌های زندگی و حتی شکل‌گیری آرزوها و انتظارات فردی، همگی تحت تأثیر نیروهای جهانی قرار گرفته‌اند. براون با دقت توضیح می‌دهد که چگونه این فرایند، تجربه زیستن در جهان معاصر را دگرگون کرده و مرز میان «محلی» و «جهانی» را بیش از پیش مبهم ساخته است. بحث هویت، یکی دیگر از موضوعات کلیدی کتاب است. براون هویت را در جهان جهانی شده، امری ثابت و ازبیش تعریف‌شده نمی‌داند. او نشان می‌دهد که هویت‌های فردی و جمعی، در تعامل مداوم با جریان‌های فرهنگی، رسانه‌ای و اقتصادی جهانی شکل می‌گیرند و پیوسته در حال بازتعریف‌اند. در این میان، برخی صداها و فرهنگ‌ها می‌توانند زمینه‌ساز تنوع و تکرر نیز باشند. براون از پاسخ‌های ساده و دوگانه‌محور پرهیز می‌کند و نشان می‌دهد که جهانی شدن می‌تواند هم‌زمان حامل هر دو روند باشد؛ از یک سو گسترش فرهنگ‌های مسلط و از سوی دیگر، شکل‌گیری مقاومت‌ها، بازخوانی‌ها و بازآفرینی‌های محلی. این نگاه غیرتقلیل‌گرایانه، از ویژگی‌های برجسته کتاب به‌شمار می‌آید. از دیگر مباحث قابل توجه اثر، بررسی تأثیر جهانی شدن بر دولت‌ها و مفهوم حاکمیت است. براون توضیح می‌دهد که چگونه جریان‌های فراملی، سرمایه، اطلاعات و فناوری، مرزهای سنتی قدرت سیاسی را با چالش مواجه کرده‌اند. بااین حال، کتاب تأکید می‌کند که دولت‌ها به‌طور کامل از صحنه کنار نرفته‌اند، بلکه نقش آنها در چارچوبی چندسطحی و پیچیده‌تر بازتعریف شده است. این تحلیل، تصویری واقع‌بینانه از مناسبات قدرت در جهان امروز ارائه می‌دهد. «جهانی شدن» کتابی است که به جای ارائه پاسخ‌های قطعی و ساده، خواننده را به طرح پرسش‌های بنیادین دعوت می‌کند؛ پرسش‌هایی درباره عدالت، نابرابری، مسئولیت و آینده جهان به‌هم پیوسته معاصر. براون مخاطب را به مشارکت فعال در این فرایند پرسش‌گری فرامی‌خواند و اورا از موضع مصرف‌کننده منفعل اطلاعات، به جایگاه اندیشمند‌ای نقاد سوق می‌دهد. از نظر زبان و ساختار، کتاب از انسجام و شفافیت قابل توجهی برخوردار است. مفاهیم نظری به‌تدریج و با نظمی روشن مطرح می‌شوند و نویسنده می‌کوشد از پیچیده‌گویی غیرضروری پرهیز کند. همین ویژگی باعث شده است که کتاب، علاوه بر دانشجویان و پژوهشگران علوم اجتماعی، برای خوانندگان علاقه‌مند به مسائل فرهنگی و اجتماعی جهان امروز نیز خواندنی و قابل فهم باشد. در ترجمه این اثر، تلاش کرده‌ام ضمن وفاداری به متن و اندیشه نویسنده، نثر کتاب روان و خوش‌خوان باقی بماند و دقت مفهومی فدای سلاگی نشود. هدف این بوده است که خواننده بتواند با متن ارتباط برقرار کند و در عین حال، با لایه‌های تحلیلی اثر نیز درگیر شود. «جهانی شدن» کتابی نیست که صرفاً اطلاعاتی کلی ارائه دهد، بلکه اثری است که مخاطب را به مکت، تأمل و بازاندیشی وامی‌دارد. در نهایت، این کتاب می‌تواند نقطه شروع مناسبی برای گفت‌وگو درباره جهانی باشد که بیش از هر زمان دیگری به هم پیوسته، و در عین حال، نابرابر و چندپاره است.

«جهانی شدن» ما را دعوت می‌کند تا نسبت خود را با نیروهایی که زندگی فردی و جمعی ما را شکل می‌دهند، آگاهانه‌تر تعریف کنیم و با نگاهی نقادانه‌تر به جهان پیرامون خود بنگریم.

آرمان ملی- عابدین پایی: داراب آقاسی زاده یکی از نویسندگان و شاعران پیشکسوت این مرز و بوم است که عمری را به فعالیت ادبی و آموزش اختصاص داده که حاصل آن، انتشار قریب به ۴۵ عنوان کتاب (بازده مجموعه شعر و هشت مجموعه داستان و ده‌ها و شانزده کتاب قصه برای بچه‌ها) بوده است. او درباره مضامین و رویکردهای شعری خود می‌گوید: «کارکرد زبانی اغلب دفتر شعری من اجتماعی ست و درجوانی هم به دردمندی جامعه و عشق توجه دارم با بهره‌گیری از موتیف‌های محلی و بومی که در ساختار زبانی من پیدا است...» آقاسی زاده همچنین سابقه فعالیت در حوزه تئاتر را هم دارد و معتقد است عواملی چون هزینه‌های سنگین اجاره، دکور، نور و دستمزد بازیگران در برابر ظرفیت پایین سالن‌ها و فشارهای اقتصادی باعث شده که این هنر مادر، شرایط ایدئالی نداشته باشد. آنچه در ادامه می‌خوانید، حاصل کپ وگفت کوتاهی است که با او درباره شعر، هنر و باقی مباحث صورت گرفته‌است.

◀ **شمارد راستای ادبیات و شعر و از جانی سینما فعال هستید و اخیراً چند اثر از شما منتشر شده. از چگونگی ورود به دنیای ادب و هنر بگویید و بفرمایید تا به حال چه آثاری را ادبی و هنری منتشر کرده‌اید؟**
من اهل جنوبیم؛ جنوب پیر و پر تاریخ - دیار عشق و داستان، دیار آتش و دود. شهرستان مسجد سلیمان - اصالتاً بختیاری هستم، صادقانه بگویم، هرچه دارم از معلم دوره ابتدایی‌ام دارم. در اواخر دوره ابتدایی، معلمم ما را تشویق به مطالعه کتاب‌های داستان کرد. اکنون در قید حیات نیست که از او قدردانی کنم ولی همیشه از او یاد کرده و به روح و طبع بلند او درود می‌فرستم. اگرچه خانواده من از قشر کارگری بوده، ولی با خرید کتاب‌های جیبی آن زمان مشتاقانه به مطالعه پرداختم. تا پایان دوره متوسطه کتاب‌های زیادی از نویسندگان هم‌وطن و نویسندگان خارجی را مطالعه کرده و کم‌کم با اشعار شاعران به نام معاصر آشنا شده و باعلاقه‌ای وافر به آن‌ها عشق می‌ورزیدم. در سال اول دانشجویی ام اولین کتاب شعرم را به چاپ رساندم (سال ۱۳۵۳) بعد از پایان تحصیلات عالی‌ه در یکی از روستاهای محروم استان ایلام در کسوت معلمی (دبیر راهنمایی) مشغول به تدریس شدم. در روستا اوقات زیادی برای مطالعه و کندوکاو در آثار مختلف داشتم و تاکنون بالغ بر ۴۵ اثر به چاپ رسانده‌ام که عبارت‌انداز: بازده مجموعه شعر و هشت مجموعه داستان و ده‌ها و شانزده کتاب قصه برای بچه‌ها. کتاب‌های دیگر هم زیر چاپ دارم و البته آثار دیگری هم در حال نگارش و پالایش دارم که به‌زودی برای چاپ تهیه، تدوین و تنظیم خواهند شد.

◀ **با عنایت به گفته‌های و نظر به تعاریفی از شعر و هنر متعالی دارید، بفرمایید چگونه می‌شود این دودنیای همسایه را در جامعه اکنون ایران به عنوان یک پارادایم (الگوواره) دنبال کرد که جوانان بتوانند در مسیر درست سرایش و نگارش قرار بگیرند؟**
هنر و شعر هر دو از راه‌های بیان احساسات، ایده‌ها و تجربه‌های انسانی هستند اما تفاوت‌هایی هم به چشم می‌آید. هنر، یک مفهوم وسیع است که شامل انواع مختلفی از اشکال بیان است مانند نقاشی، مجسمه‌سازی، موسیقی، تئاتر و غیره. هنر می‌تواند با هر نوع رسانه‌ای اعم از تصویر، صدا، حرکت و حتی مواد مختلف ایجاد شود اما شعر نوع خاصی از هنر است که با کلمات و زبان سروکار دارد. شعر از لحاظ ساختاری به قافیه، وزن و زبان هنری وابسته است و هدفش غالباً ایجاد زیبایی و تأثیر عاطفی در خواننده یا شنونده است.

به نظر می‌رسد هر فردی اگر طبع و ذوق هنری و ادبی داشته باشد آن وقت با پرورش دادن هنر ذاتی خود و باشتکار و علاقه‌مندی به مطالعه و گسترش آگاهی علمی و دانایی خویش در زمینه ادبیات و هنر، بدون شک به درجه عالی‌ه خواهد رسید. دیگر نکته مهم آموزش و پرورش است که می‌توان آن را «مادر» همه هنر‌ها دانست و به جرات می‌توان گفت این سازمان یکی از پرورش دهنگان هنر و ذوق هنری و ادبی دانش آموزان است. آموزش و پرورش با فراهم کردن امکانات کافی و وافی و شافی و تشویق و ترغیب به رشته‌های دلخواه دانش آموزان کمک فراوانی به پرورش هنرمندان و نویسندگان و شاعران آینده این مرزوبوم خواهد کرد. اگرچه چنین بستری اکنون به خوبی رؤیت نمی‌شود ولی ماهیت و اصالت و رسالت اصلی یک آموزش و پرورش ایده‌ئال غیراز آن چه گفته شد، نمی‌تواند باشد.

◀ **با مطالعه دقیق اشعار و نوشتارهایتان دریافت این است که آثار فراوانی آفریده‌اید که حدوداً به عدد ۴۲ می‌رسد لطفاً درباره آثار رمان خود و دفتر شعری‌تان مانند «کنار غریب» یا «پرواز کلاغ‌ها» و یلنگ‌ها فراوان شده‌اند که کارکرد اجتماعی و کاربرد زبانی دارند، برای خوانندگان بیشتر توضیح دهید؟**
تاکنون بازده مجموعه شعر به چاپ رسانده‌ام که اغلب در قالب شعر نو و سپید قرار می‌گیرند. در تمام این آثار و روایات‌ها، درد و دل‌های عاطفی و دغدغه‌های اجتماعی و گلایه‌های گوناگون دیده می‌شود که همگی متأثر از نگرانی‌های اجتماعی محیط اطرافمان هستند. این مجموعه اشعار معجونی از بی‌مهری‌ها، ناامردی‌ها، بی‌عدالتی‌ها و گاه از به‌ه‌درفتن عمر و جوانی و نرسیدن به آمال و آرزوهای طلایی و نه رسیدن به حق واقعی هستند. در این آثار و در نهایت شاعر جاووشوار «شروه»

غزل و دوبیتی و رباعی هنوز پایگاه اجتماعی دارند

◀ **اهمیت آموزش و پرورش در تربیت شاعران و نویسندگان**



خاص خود را دارد. عده‌ای در جامعه فرهنگی و روحی، در اوایل با نیما مخالفت‌هایی داشتند ولی به‌مرور، این نوع گویش شعری در دل اهل قلم جای گرفت و برآن نشست. شاعران را به‌اشدن از قیدوبندهای قالب کلاسیک، حرف هایشان را در قالب شعرنو بیان کردند. اگرچه قالب کلاسیک جایگاه و مقام والایی در ادبیات دارد و هنوز احترام به آن لازم بوده ولی امروزه جامعه ادبی ما شعر نو را برگزیده و همچنان که دیدیم می‌بینیم بسیاری از شاعران معاصر ما در این راستا اثراتی ماندنی و بسیار فاخری را بر جای نهداند و تا به امروز نیز شعر نو دچار پوست‌اندازی چه از حیث زبان و چه فرم و ساختار شده و مسیرهای دیگری را هم طی کرده است. همان‌گونه که هویداست جامعه ادبی کنونی ما این‌گونه ساختار شعری را بیشتر تراج می‌نهد؛ اما درباره غزل و دوبیتی و رباعی باید گفت که این زانرها هنوز هم جایگاه و پایگاه اجتماعی دارند و شاید دلیل عمده این جامعه‌پذیری اغلب به خاطر فرم و محتوای آن‌ها باشد که ازین مایه و درون‌مایه‌ای عاشقانه و اجتماعی برخوردار شده‌اند. اصولاً جامعه فرهنگی ایران با عشق و مباحث اجتماعی و مفاهیم تاریخی ارتباط خوبی دارد. شاید دلیل عمده برمی‌گردد به عشق و تغزل در غزل و کوتاهی و ایجازی است که در دوبیتی و رباعی در جهان امروز وجود دارد. پس ساختار غزل و دوبیتی و رباعی را می‌توان ساختاری همراه با بقایای عاشقانه و اجتماعی تصور کرد.

◀ **از هنر اکائیک و بنیادی و دیرینه «تئاتر» بگویید که امروزه حال و هوای مساعد و مناسبی ندارد و کم‌تر به آن توجه می‌شود! پرسش اینجاست که چرا با اینکه تئاتر به نظرم «تیرساخت» و مادر سینماست اما تا اندازهای به حاشیه رفته است؟**
پرسش بسیار خوبی است، به نظرم دلایل متعددی

می‌خواند: دل من یک مشت است/ چو بگشایی به وسعت یک دشت/ ساز تا کوک من امشب/ هر نغمه‌ای که می‌زند- آوای جاووش است! در هشت مجموعه داستان و ده رمان به چاپ رسیده که نمره چهارده سال از بهترین سال‌های عمر من در روستاهای محروم غرب کشورند، قصه‌های روستایی‌های زجرکشیده با زندگی‌های بسیار ساده و معمولی، همان‌هایی که مظلوم‌وار به‌طور طبیعی و عادی در محیط زندگی من می‌زیستند، هستند این قصه‌های پرغصه متأثر از وقایع و اتفاقاتی هستند که در تعداد زیادی از آن‌ها خود من در آن‌ها شرکت داشته و یا به چشم خود دیده و شنیده‌ام. این قصه‌ها تماماً از دل روستاهای محروم الهام گرفته‌شده و به تحریر درآمده و بیانشان دردها و محرومیت‌های روستائیان ساده‌دل و ساده‌زیست و بی‌آلایش می‌باشند. کارکرد زبانی اغلب دفتر شعری من به مانند کنار غریب یا پرواز کلاغ‌ها انتقادی - اعتراضی و اجتماعی ست و درجوانی‌ه هم به دردمندی جامعه و عشق توجه دارم با بهره‌گیری از موتیف‌های محلی و بومی که در ساختار زبانی من پیداست.

◀ **شعر نو به سکان داری نیما یوشیج را چگونه می‌بینید و زانرهاایی که بعد از آن آمده‌اند بجای دایره‌ی شعر نو قرار دارند؟ و آیا قالب کلاسیک (بیشتر غزل و دوبیتی و رباعی) در جامعه امروز جامعه‌پذیری دارد و احیاناً جامعه هدف آن چگونه ساختاری از جامعه می‌تواند باشد؟**

بی‌شک نیما یک الگو در شعر نو ایران است. نیما یوشیج را می‌توان پدر شعر نو خواند چون توانست شعر آثارش مستقیماً به قلب سیاست‌شهرهای کوچک که تا و بود جامعه انگلیس را تشکیل می‌دادند می‌پرداخت. راستش اساس رمان‌های او بار سیاسی داشتند و این موضوع از دید هیچکس پنهان نبود. مثلاً رمان (میدل مارچ) که یکی از مهمترین آثار او به حساب می‌آید، زمانی اتفاق می‌افتد که در سال ۱۸۳۲، لایحه اصلاحات در شرف بررسی است. البوت در این رمان به جزئیات دغدغه‌های مختلف مردم شعر می‌پردازد و شخصیت‌های ماندگار متعددی را در این بین خلق می‌کند. کاراکترهایی که تعاملات میان آنها، کنش‌ها و واکنش‌هایشان، زندگی شان در واقع بینش عمیق البوت را نسبت به روانشناسی انسان نشان می‌دهد. در طول قرن بیستم و با ساختن شدن چندین فیلم و نمایش تلوزیونی از آثار البوت باعث شد تا او آثارش در کنار نویسندگانی چون شکسپیر و دیکنز قرار بگیرند. هارولد بلوم، منتقد برجسته ادبی در مورد او می‌گوید: البوت یکی از بزرگترین نویسندگان غربی تمام دوران است.



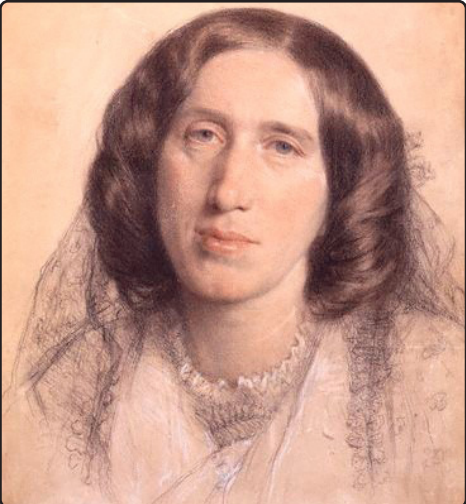
جورج البوت؛ از تقوایبشکی تا تابوشکنی

هر چند من هنوز هم فکر می‌کنم که نگاه او چندان خالی از اغراق هم نیست، به اروپا سفر کرد و در راه بازگشت سردبیری مجله (وست مینستر دیویو) را به او پیشنهاد دادند. اگرچه هدف او همیشه نویسنده‌گی بود اما شاید این روزنامه نگاری را مسیری به سوی خواسته‌هایش می‌دید. البوت با مردان با نفوذ زیادی در زندگی اش آشنا شد. تابوشکنی یکی دیگر از خصصیت‌های بارز او به عنوان زنی بود که در سال‌ها با راز مرزهای زیادی آن سوتر گذاشته بود. در همان سال‌ها با مردی به نام جورج لوئیس آشنا شد که قبلاً یکبار ازدواج کرده بود. وقتی در چهل سالگی اولین رمانش به نام (آدام پیدا) با نام جورج البوت به چاپ رسید، همین روابط خانوادگی بود که جامعه و ویکتوریایی را رسوا کرد. لوئیس به لحاظ جسمانی بسیار ضعیف بود و پس از مرگ او، البوت با جان کراس، یکی از مدعیان ادبی در آن دوران که بیست سال هم از او کوچکتر بود، ازدواج کرد. پس از انتشار (آدام پیدا)، رمان‌های بیشتری به سرعت از او منتشر شدند. درست است که البوت همیشه به عنوان نویسنده‌ای درخور، آن هم در میانه قرن نوزدهم به دنیا شناسانه شده است اما باید این را خوب بدانیم که دو جلد شعر او اغلب در ارزیابی‌های انتقادی مدرن، نادیده گرفته می‌شوند. البوت، مانند بسیاری از معاصرانش، سعی کرد در بیش از یک ژانر، آثار ادبی قابل توجهی را به جای بگذارد. با این حال، اشعار او، چه آنهایی که روایی هستند و چه غنایی، به برخی از همان مضامینی می‌پردازند که رمان‌ها و داستان‌های کوتاه او را شکل می‌دهند. البته اشعار او به اندازه داستان‌های منثورش کامل نیستند. تنها یک شعر از او با عنوان (ای کاش به گروه که نامری بیبوند)، به شهرت ماندگاری دست یافته است. اما به هر حال اشعارش هم به عنوان درجه‌ای آموزنده به زندگی او به عنوان یک نویسنده و خود دارند. البوت در این شعر که در چهل و سه سطر و دو قالب شعر سپید نوشته شده است، ادعا می‌کند که تنها زندگی پس از مرگی که می‌توان داشت، از مشارکت در گروه رو به رشد مردان و زنانی حاصل می‌شود که

وجود دارد و اینکه جرات‌تار با وجود اینکه مادر سینماست و یکی از قدیمی‌ترین هنرهای نمایشی است امروزه به حاشیه رفته است ریشه در مواردی خاص دارد چه این‌که خود تغییر الگوی مصرف فرهنگی مردم از دلایل عمده است مثلاً دیدن مد تایلر با سربال بسیار آسان‌تر شده است و این مهم فقط با یک گوش‌ی تالوویزون در خانه ممکن می‌شود. دوم این‌که مردم امروزی صرفاً تنوع، سرعت و دقت و معانی زوگذر و روتین‌وار و فرمیک را بیشتر دوست دارند اما تئاتر نیازمند حضور فیزیکی و رزمان مشخص است. دیگر نکته، هزینه بالا و محدودیت ظرفیت است. مثلاً در سینمایک فیلم را میلیون‌ها نفر می‌توانند با یک نسخه تماشا کنند اما در تئاتر هر اجرا ظرفیت محدود دارد و گاهی فقط چند تا دو سیست نفر است و دستمزد خود بازیگران، اجاره سالن، دکور، نور و تمرین‌های طولانی و... مزید بر علت شده و در نتیجه قیمت بلیت بالا و بازگشت مالی کم‌تر می‌شود البته این دلایل باعث نمی‌شود که تئاتر به حاشیه برود بلکه هر هنر مادری را باید تحت هر شرایطی تقویت کرد تا که خیمه‌مایه هنر از بین نرود. تئاتر دارای روح و جان بوده و زنده است. تماشاچیان با هنرمندان روی «سن» هم‌زمان زندگی کرده و ارتباط عاطفی برقرار می‌کنند اکثر بزگان سینمای ما با خاک «سن» آشنا نبوده و طعم آن را چشیده و در آن زندگی کرده و به مرور زمان آبدیده و پخته و ساخته شده‌اند. بازیگران تئاتر هم‌زمان با تماشاچی هم‌نوا و هم‌نفس بوده و با آن زندگی می‌کند. روزگاری تماشاخانه‌ها در اکثر شهرهای ما خالی از تماشاچی بوده و در نهایت زحمات چندین ماهه هنرمندان تباه شده و آن‌ها دل‌مرد و افسرده گشته‌اند و این موضوع هنر تئاتر را رو به افول و زوال می‌برد. اوضاع تئاتر امروز به عواملی مثل عدم پشتیبانی مسئولان و نبود اطلاع‌رسانی و تبلیغات رسانه‌ای و عدم استقبال مردم نیز برمی‌گردد. ناگفته نماند که عوامل دیگری هم چون

◀ **با توجه به این‌که آثار شما میتوانند نوعی «تریلوزی» «سه‌گانه نویسی» نیز باشند و البته پلی فونی (چندصدایی) هم در آثار‌تان پیداست بفرمایید ادبیات و شعر تا چه اندازه زیرساخت سایر هنرها به مانند «تئاتر و سینما»، «فیلم نامه نویسی و نمایشنامه نویسی» و سایر هنرهای مرتبط می‌توانند باشند؟**

تریلوزی یک اصطلاح هنری است که از هنر به ادبیات و شعر نیز راه‌رفته است. افرادی که در فعالیت‌های هنری و ادبی جامع‌الاطراف و چندصدایی جلوه می‌نمایند به شیوه‌های تعریفی از تریلوزی را شامل میشوند. ادبیات اساس هنرهای نوشتاری و نمایشی است. یک فیلم‌نامه و یا یک نمایشنامه و یا به قولی یک تئاتر بین‌مایه تفکرات یک نویسنده است. یک نویسنده با تکیه به قدرت و توانایی و آگاهی خود می‌تواند یک فکر و یا یک واقعه را که از صند و قچه ذهن و افکارش تراوش میکند با قلمش به روی صحنه‌ها با نگارش خاص خود با نقش و نگار و با نظم و ترتیب ادبی ترسیم کرد و بنگارد. آنگاه آن نقش و نگار‌ها به وسیله اشخاص یا ذوق که هم‌طرز فکری نگارنده هستند. از دهان بازیگرانی هنرمند با حالات و حرکات منظم و شکل برای تماشاچی‌ها در قالب یک نمایش و یا یک فیلم به اجرا آورده میشود. ادبیات و هنرهای نمایشی لازم و ملزوم یکدیگرند. اگر ادبیات نباشد هیچکدام از هنرهای نوشتاری و نمایشی هم نخواهد بود. این حالت که نمایان می‌گردد ادبیات اساس اولیه تئاتر و سینما است.



جهان را به مکانی بهتر برای زندگی تبدیل می‌کنند؛ بهتر از نظر انسانی، به صورت فردی و جمعی. این قطعه، تفکر را متعارف‌ال‌البوت را در یک جامعه مسیحی بسیار آتدکس نشان می‌دهد. البوت که در دوران خود چهره‌ای جنجالی بود، علاوه بر نوشتن رمان، آثار نثری و ترجمه هم منتشر کرد که همگی به جز یکی، با نام مستعار انتخابی او بودند. از جمله مضامین آثار او می‌توان به موسیقی؛ هنر به عنوان فعالیت‌های ارزش انسانی غیرقابل درک؛ این مفهوم که گذشته، حال را شکل می‌دهد؛ و تضاد در زندگی یک زن بین وظیفه بزرگ و چشم‌انداز یک ازدواج شاد اشاره کرد. شاهکار نثر او، کتاب روانشناسانه و بصیرت‌آمیز «میدل مارچ: مطالعه‌ای در باب زندگی روستایی» (۱۸۷۱) بود. آثار مهم البوت، یعنی آسیاب کنار رود خانه فلاس، آدم بید، سیلاس مارنر، رومول، فلیکس هولت، دانیل دروندا و شاهکارش، میدل مارچ هنوز هم به عنوان آثاری درخرو و شایسته در دنیا مورد استقبال خوانندگان و منتقدان قرار دارد. در نهایت، البوت در ۲۲ دسامبر سال ۱۸۸۰ از دنیا رفت.



مریم طباطبائیها

منتقد ادبی

در اولین یادداشت از مجموعه هر هفته یک نویسنده، تصمیم گرفتیم سراغ جورج البوت بروم. اساساً امیدوارم این مجموعه یادداشت‌ها که تلاشی است برای شناختن نویسنده‌های دنیا، اسطوری دلپذیر برای بازی آنهایی که می‌خوانند و می‌نویسند به جای بگذارد. جورج البوت که حالا در دوران مدرن و پست مدرن ادبیات، کسی نیست که از هویت واقعی او به عنوان یک زن نویسنده مطلع نباشد، در ۲۲ نوامبر ۱۸۱۹ با اسم حقیقی (ماری آن اوانز) در ورکشایر انگلستان به دنیا آمد. ایوانز در ملکی متعلق به کارفرمای پدرش متولد شد. او به عنوان دانش آموز شبانه‌روزی به مدرسه خانم و الینگتون در نانیتون (۱۸۲۸-۱۸۳۲) رفت، جایی که تحت تأثیر زنی به نام ماریا لوئیس، یعنی معلمش، قرار گرفت که تقوایبشکی سفت و سختی را در دختر جوان بیدار کرد. در آخرین مدرسه‌اش (۱۸۳۲-۱۸۳۵)، که توسط دختران کنشش تأییدیت در کاونتری اداره می‌شد، شور و شوق مذهبی اش افزایش یافت. لباس‌های رسمی می‌پوشید و با جدیت به کارهای خیر مشغول بود. مدرسه به او دانش خواندن فرانسوی و ایتالیایی را هم آموخت و پس از مرگ مادرش که او را مجبور به بازگشت به خانه و خانه‌داری برای پدرش کرد، پدرش به او اجازه داد تا معلمی به او زبان‌های لاتین و آلمانی هم بیاموزد. سال ۱۸۴۱، او به همراه پدرش به کاونتری نقل مکان کرد. همانجا بود که با چارلز بری، یک تولیدکننده نوارهای ماشین تحریر، مردی موفق، که یک آزاداندیش خودآموخته بود و برای اهداف رای‌دیکال هم مبارزه می‌کرد، آشنا شد. برادر همسرش، چارلز هنل، نویسنده کتاب «تحقیقی در باب منشأ مسیحیت» (۱۸۳۸) بود، کتابی که جدایی ایوانز از آتدکس را که مدت‌ها در حال آماده‌سازی برای آن بود، تسریع کرد. سال ۱۸۴۲ بود که او به پدرش گفت دیگر نمی‌تواند به کلیسا برود.